فریدون فرخ

پیدایش رمان در ادبِ قرن هیجدهمِ انگلیس*

قبل از این که به‌بیان تاریخچهٔ نوول و پیدایش آن بپردازیم لازم است شرح مختصری دربارهٔ معنی این واژه، ریشه آن و تفاوتی که مفهوم آن با افسانه و داستان دارد بدهیم. لفت «نوول» دراصل ازلفت فرانسوی Nouvelle به‌معنی «خبروآنچه تازه‌است یا تازگی دارد» مشتق شده‌است. این لفت و معادل ایتالیائی آن Novella به‌معنی افسانه و داستان هم در زبان فرانسوی وهم انگلیسی به‌مدت چندقرن یعنی تا اواخر قرون وسطی بکار می‌رفت وبه‌داستانهای کوتاهی اطلاق می‌شد که غالباً درآنها مسائل عشقی و روابط جنسی با چاشنیی ازمزاح درهم می‌آمیخت وبیشتر جنبهٔ Anecdote و شوخی پیدا می‌کرد تا داستان.

بعداز پیدایش دورهٔ رنسانس، ادب انگلیس با آن که بشدت از ارمغانهای فرهنگی و هنری اروپا متاثرشد نوعی تمایز و استقلال از ادب اروپایی، بخصوص ایتالیائی و فرانسوی پیدا کرد ودارای روح و صفات اختصاصی و محلی شد. این تجزیه و استقلال تاحدی باعث شد که شعرا و نویسندگانِ انگلیسی نسبت به‌تحولات ادبی و هنری و پدیده‌های نوینِ

---

* سخنرانی در دانشکدهٔ ادبیات وعلوم‌انسانی مشهد

فرهنگ اروپا تااندازه‌ای بی‌اعتنا بمانند . درواقع شکل رمان بنحوی که ما امروز آنـرا می‌شناسیم درایتالیا و فرانسه اقلاً یك قـرن قبل‌از انگلیس پاگرفت وعده‌ای از نویسندگان به‌تجربه و بررسی آن پرداختند ولی رمان به‌عنوان یك فرم اصیل وجدی ادبی تا اوائل قرن هیجدهم پذیرفته نشد. لفت رمان که امروزه درزبان فرانسه معادل لفت Novel است درانگلیسی و درزبان فارسی نیز عموماً به‌همان معنی بکار می‌رود خود مشتق از کلمهٔ Romance است‌که نوعی داستانسرایی درقرون‌وسطی بودکه چه درانگلیس وچه درفرانسه ازافسانه‌های‌عامیانه الهام می‌گرفت قهرمانان آن داستانها عموماً شوالیه‌ها و جنگاوران جوانمرد بودند ورمان‌ها مجموعه‌هایی بودند از اعمال قهرمانانه و احیاناً عاشقانهٔ آنـان . برجسته‌ترین نمونه رمانس در تاریخ ادب انگلیس رمانسهایی‌است کـه دربارهٔ آرتور ، شاه افسانه‌ای و اساطیری انگلیس گفته و نوشته شده و عاقبت درقرن ۱۴ و ۱۵ تـوسط نویسندهٔ انگلیسی سرتوماس مالری[۱] فـراهم آمده‌است . درادب فرانسه «رمانس گل‌سرخ»[۲] معروف‌است‌که توسط گیوم دولوریس وژان‌دومون[۳] تالیف شده ودرانگلیس ازقرن‌چهاردهم شناخته‌شده‌است وجفری‌چاسر[۴] ازآن‌برداشتهایی‌کرده وپاره‌ای مضامین‌آنرا دراثرمعروف خود «داستانهای کانتربری»[۵] بکاربرده‌است. «رمانس‌گل‌سرخ» منظوم‌است و گیوم‌دولوریس درسال ۱۲۳۷ آنرا آغازکرد وقریب چهارده‌هزار بیت ازآنرا سرود. شاعر

۱ـ Sir Thomas Malory
۲ـ Le Roman de la Rose
۳ـ Guillaume de Lorris & Jean de Meun
۴ـ Geoffrey Chaucer (1340 - 1400)
۵ـ Canterbury Tales

ناشناسی هفتـــاد وهشت‌بیت دیگر به‌آن افزود تااین‌که ژان‌دومون درسال ۱۲۷۷ بـــه‌سرودن بقیه آن همت گمـــاشت و سرانجام بـــا اضافه‌کـــردن هیجـــده‌هزار بیت دیگر آن‌را به‌پایان رساند.

در ذکر تاریخِ چگونگیِ پیدایش رمان و رمـــان‌نویسی شاید بی‌مورد نباشد که ازرمانسها و نوولهای قرون وسطی و سایر انواع قصص چه‌نظم وچه نثر به‌عنوان پیشروان هنر دانستانسرایی اسمی به‌میان آید ولی این تصور که رمانِ امروز نوع تکامل‌یافتهٔ آنانست‌غلط ونابجاست چون رمان هم‌ازنظر اصول و هم ازنظر ترکیب و بنا با هرنوع قصه‌سرایی که پیش‌از آن وجود داشته‌است فرق‌دارد. برای‌اینکه چگونگی این‌تفاوت روشن شود لازم‌است تعریفی از رمان گفته شود و این‌کار چندان ساده نیست. اشکال عمده‌ای که درتوافق دریك تعریف جامع ومانع ازرمان بین محققین واهلِ ادب وجود دارد تنوع وگسترش بی‌اندازهٔ رمان‌است. اگربگوییم که رمان باید به‌نثر بـــاشد و شرح وقایعی تخیلی دربـــارهٔ شخصیت‌های خیالی، ملاحظه میکنیم که بسیاری ازافسانه‌ها و قصه‌های قدیمی وحتی اساطیر یونان و روم چنین بوده‌اند. درحالی‌که بهیچ‌وجه با رمانهای امروزه قابل مقایسه نیستند. ازطرفی بسیاری ازآثار که مـــا امروز به‌عنوان رمانهای معروف می‌شناسیم راجع به‌حقایق یـــا اشخاص واقعی هستند یـــا بنحو اشاره‌ای شرح ایـــام و افکار خودِنویسنده را بیان می‌کنند. حتی مسالهٔ کوتاهی و بلندیِ داستان‌هم نمی‌تواند وجه تمایزی باشد. چه‌هم رمانهایی وجود دارند که می‌توان درطی دوسه ساعت خواند وهم آثاری‌که به‌چندین مجلد بـــالغ می‌شوند و روزها بلکه هفته‌ها باید صرف خواندنشان کـــرد. شاید قابل‌قبول‌ترین تعریفی که بتوان ازرمان کرد همان شرحی باشد کـــه

ویلیام هزلیت[۶] نویسنده ومنقد قرن نوزده انگلیس دربارهٔ رمان داده‌است. هزلیت می‌گوید : «رمان داستانی‌است که برمبنای‌تقایدی مقرون به‌حقیقت از ابناء بشر و عادات وحالات بشری نوشته شده باشد و بنحوی ازانحاء اساس جامعه را درخود منعکس و مصور نماید» .

البته هزلیت این‌را درزمانی بیان کرد که هنوز بزرگترین و مهم‌ترین رمانهای تاریخ ادب نوشته نشده بود . هنوز آثار نویسندگانی ازقبیل دیکنس، جرج‌الیوت[۷] جرج‌مره‌دیت[۸] ، ژرژساند،گوستاوفلوبر، تولستوی، ویکتور هوگو، امیل‌زولا و غیره منتشر نشده بود و کسی از گسترش و امکانات این فرم نسبةً جدیدالولاده اطلاعی نداشت باوجود این تعریف هزلیت باندازه کافی شاخص خصائصی بود که وجه‌تمایزی بین رمان و افسانه‌های قدیم بوجود آورد . رمان ــ به‌عنوان داستانی مبتنی برتقلید مقرون به‌اصل ــ ناچار باید موشکافانه‌تر و زیرکانه‌تر از قصص و امثال قدیمه باشد و باید باکوشش و دید همه‌جانبه‌تری به‌مطالعه و کشف حقایق زندگی بشر بپردازد . نویسندهٔ نوول ، مانند خلاقان سایر هنرها ، یک سازنده‌است ، کاراو پساختن یك مدل یا نمونه ازیك یا چند جنبه اززندگی وحالات بشراست . برای او دنیا دیگر دنیای ساده سیاه و سپید نویسنده قصص قرون وسطایی نیست. برای‌اینکه مدل هرچه بیشتر باصل شباهت داشته باشد باید تمام سایه‌روشنها و زیرو بم‌های حیات واجتماع درنظر

۶ـ William Hazlitt (1778 - 1830)

۷ـ George Eliot در واقع بانوئی‌بود بنام Mary Ann Evans - Cross که کلیهٔ رمانهای‌خودرا تحت‌نام مستعار مردانه بچاپ‌رساند. وی درسال ۱۸۱۹ متولدشد و در سال ۱۸۸۰ درگذشت .

۸ـ George Meredith (1828-1809)

گرفته شود و طبایع متنوع بشری مورد بررسی قرارگیرد و استنتاجاتی که حاصل می‌شود در شخصیتهای داستان منعکس گردد . بنابراین قهرمان یك رمـــان نمی‌تواند شاهزاده بلندقامت و خوش‌منظری باشد که به‌جمیع کمالات آراسته و به‌جملهٔ زیورها پیراسته‌است ، کـــه یك‌تنه به‌جنگ صد دلاور رود ودرراه نجات محبوبه به‌کام اژدهای آتش‌افکن اندرشود وهرگاه که درمهلکه‌ای گریزنـــاپذیر درافتد دستی ازغیب بدرآید و اورا برهاند . بهمین‌ترتیب دررمانهای جدید شخصیتی‌که نمایندهٔ بدی‌مطلق باشد وجود ندارد مگر اینکه قبلاً درطی داستان درعال سیاه‌دلی و بدکاری وی غور و تفحص لازم شده بـــاشد . مثلاً دررمـــان معروف «مادام بوواری»[۹] اثـــر گوستاوفلوبر با زنی آشنا می‌شویم که وظایف زناشویی و خانه‌داری وآئین محبت مادرفرزندی را مورد غفلت قرارمی‌دهد و مرتکب زنا وباعث رنج و عذاب و سرافکندگی خانواده‌اش می‌شود ، شوهر وی‌مردی سلیم‌النفس و دوست‌داشتنی‌است . ولی چون فلوبر داستان‌را فقط ازنظر قراردادهای پذیرفته‌شده اجتماع بیان نکرده بلکه ازدریچه چشم شخصیت‌های مختلف داستان به‌وقایع نگریسته‌است ومحیطی را که داستان درآن واقع می‌شود مـــورد بررسی قرارداده‌است درپایان داستان خواننده هیچگونه نفرت و انزجاری نسبت به‌مادام بوواری احساس نمی‌کند بلـــکه درخاتمه خواننده نسبت به‌وی احساس همدردی می‌نماید و تولید این احساس درخواننده بدین‌علت‌است‌که درطول داستانِ وی حس می‌کند این زن درواقع قربانی همان قراردادها وطرزفکرهایی‌است‌که نسبت به‌آنها بی‌اعتنایی‌کرده‌است.

۹ـ Madame Bovary

روح‌حساس وطبع‌لطیف خانم بوواری درمحیط خشك وخفقان‌آور شهرك روستایی واقع دریکی ازولایـات فرانسه سخت درعـذاب‌است و شوهر روستایی‌منش و مسنِ او که درعین نیك‌نفسی فاقد حساسیت و خالی‌از تفاهم بـرای روحیه همسر جوانش‌است نمی‌تواند رهبری اخلاقی وی را بعهده‌گیرد وبه‌آرزوهای رمانتیك و امیال طبیعی او جواب‌گوید. درحقیقت قضاوت نهایی دربـارهٔ اِما بوواری بعهدهٔ خواننده گذارده می‌شود و این درست برعکس رمانسهای قرون وسطی‌است کـه درآن قهرمـان داستان به‌صورت ساخته وپرداخته‌شده به‌خواننده معرفی‌می‌شود وتاآخر داستان تغییری درشخصیت وی ظـاهر نمی‌گردد و چنانچه تغییری‌هم رخ دهـد معمولاً از بدی مطلق به‌نیکیِ مطلق وبه‌علت حدوث واقعه‌ای آموزنده‌است واین واقعه همیشه هسته مرکزی داستان می‌باشد .

بهمین‌نحو قهرمان یك رمان که ممکن‌است بظاهر به‌عنوان مظهر پاکی و شفقت و سخاوت معرفی شود وقتی از نزدیك‌تر مورد مداقه و بررسی قرارگیرد شاید چندان دلچسب و قابل‌تحسین بنظر نرسد . نمونهٔ بارزی ازاین‌مورد رمان معروفی‌است به‌نام Egoist یا «خود خواه» که توسط جرج مره‌دیت در اواخر قـرن نوزده به‌رشته تحریر کشیده شد . قهرمـان این داستان نجیب‌زاده ثروتمندی‌است به‌نام سرویلوبی‌پاترن[۱۰] که تقریباً مورد پرستش زیردستان و نزدیکانش‌است . وی ازهر فرصتی برای ممنون‌کردن اشخاص و بـذل مال و انفاق به‌تهی‌دستان استفاده می‌کنـد. درنیمه اول داستان درطی پاره‌ای حوادث این‌قسمت ازصفات وی نشان داده می‌شود تااینکه او به‌شخصیت دیگری درداستان برخورد می‌کند که حاضر نیست

۱۰ـ Sir Willoughby Patterne

الطاف اورا بپذیرد و تدریجاً جنبهٔ تازه‌ای ازشخصیت سرویلوبی بمنصه ظهور می‌رسد وخواننده متوجه می‌شودکه وی نوعی احتیاج روانی به‌تملق و خوش‌آمدگویی دارد واین درواقع حس خودخواهی عظیم اوست‌که اورا وادار به‌ایجادحق‌شناسی وسپاس دردیگران می‌کند. هرچه رابطه‌سرویلوبی با این پرسناژ جدیدالظهور کـه دختری‌است به‌نام کلارا توسعه بیشتری می‌یـابد این نقصیه سرویلوبی کـه بظاهر خصلت حسنه بنظر مـی‌رسد چشم‌گیرتر می‌شود. درحالی‌که سرویلوبی دست به‌انواع حیل برای قانع‌کردن کلارا و ممنون‌ساختن وی می‌زند داستان متدرجاً لحن طنزآمیزتر و کمیك‌تری پیدا می‌کند و سرانجام به‌نحو دلپذیری با آگاه‌شدن سرویلوبی ازاین نقصیه اخلاقی خود خاتمه می‌یـابد. طبیعی‌است که خواندن چنین داستانی شخص را متوجه عوامـل متعدد اخـلاقی و اجتماعی می‌کند و همانطورکه جرج مره‌دیت درطی داستان با ایماء و اشارات زیرکانه گوشزد می‌کند خواننده با این سؤال روبرو می‌شود که واقعاً انگیزهٔ اعمال بظاهر پسندیده اشخاص ازقبیل میسیونرهای مذهبی وبزرگان سیاست وقدرت وثروت تاچه‌حد صمیمیت وازخودگذشتگی‌است وتاچه‌اندازه خودخواهی وتمایل به‌تولید حس وابستگی و عبودیت درسایرین نسبت به‌خود.

باتوجه به‌آنچه که تاکنون گفته شد شاید این تصور برای شنوندگان محترم پیش‌آید که رمـان باید لزوماً دارای پیام اجتماعی و اخلاقی باشد ویا شرحی‌باشد ازتحلیل وتجزیه‌روانی یکی ازپرسوناژها. ولی همانطورکه گفته شد آثاری که امروز تحت‌عنوان رمان ازآن یاد می‌شود بقدری ازنظر موضوع، ترکیب وبنا، بـرداشت، و دیـد فلسفی تنوع دارد که تقریباً هر نوشته‌ای را که شباهت تـام به رمانسهای قرون وسطی نداشته باشد دربر می‌گیرد و طبیعةً ذکر مثال ازهر نمونه درحوصله این بحث نیست.

مثالهایی که قبلاً ذکرشد فقط برای روشن‌کردن تفاوت اصولی بین رمان و داستانهای موجودپیش‌از تکوین آن‌است و نشان می‌دهد که اهمیت رمان درواقع ازلحاظ پرسناژ و تغییرات آنست درحالی‌که اهمیت رومانس ازجهت اعمال و وقایع می‌باشد و پرسناژها بدون تغییر درمسیر داستان حرکت می‌کنند بعلاوه پرسناژهای رمان به‌واقعیت نزدیکند اگرچه ممکن است برزمینه‌ای کاملاً غیرواقعی نقش شده‌باشند. به‌عنوان نمونه می‌توان رمان معروف «۱۹۸٤» اثر جرج اُرول[11] نویسندهٔ معاصر انگلیسی را نام برد. دراین رمان که در سالهای میان ۱۹۳۰ و ۱۹٤۰ منتشر شد نویسنده زمینه داستان‌را اروپای پنجاه سال آینده قرار می‌دهد وقهرمانان داستان مرد و زنی هستندکه به‌عللی تحت تأثیر ماشینیزم این‌عصر خیالی قرار نگرفته‌اند وهرکدام بنحوی سرکشی وطغیان‌می‌کنند. اگرچه زمینهٔ داستان برای ما نامانوس وشاید غیرقابل‌قبول‌است ولی عکس‌العمل شخصیتهای داستان واقعی و گویاست وما می‌توانیم خودرا بجای آنان بگذاریم و در احساسات وواکنشهای آنان شریك باشیم. وحتی درکتاب دیگری ازهمین نویسنده به‌نام «مزرعه حیوانات» پرسناژها حیواناتی هستند دارای خصوصیات انسانی البته‌کتاب «مزرعه‌حیوانات» را نباید با آثاری ازقبیل کلیله ودمنه ، منطق‌الطیر ، وامثال لافونتن و موش وگربه عبید زاکانی و غیره مقایسه کرد چه دراین آثار باوجودی که حیوانات بگونهٔ انسان رفتار می‌کنند وبا داستانهایی که عرضه می‌دارند درس اخلاق و کردار می‌دهند ولی شخصیت آنان ساکن‌است ودرمقابل وقایع تغییری نمی‌پذیرد درحالی

۱۱ـ George Orwell (1903 - 1950)

که‌دررمان «مزرعه‌حیوانات» نویسنده وقایع را بنحوی طرح‌و جابجا می‌کند که نمایندهٔ تغییرات وتحولات شخصیت پرسوناژ باشد ویااینکه در «بوف کور» اثر صادق هدایت می‌بینیم که دودنیای واقعیت وخیال باهم مخلوط شده‌اند. قهرمان داستان ازواقعیت ووجود خارجی حوادث ورویدادهای داستان مطمئن نیست وچون ازدریچه چشم وی به‌بیرون می‌نگریم وزمینهٔ فکری واحساسیِ اورا درنظر می‌گیریم این شك و تردید درما نیز حاصل می‌شود و بـا علاقه و دلبستگی تمام با کوششهای قهرمان داستان بـرای تفکیك آنچه‌که واقعی ویا تخیلی‌است همراهی و همدردی می‌کنیم . بطور کلی نویسنده رمان همیشه بامسالهٔ تلفیق آنچـه واقعی‌است وآنچه خیالی روبرو می‌باشد . دراین زمینه توماس‌هاردی[۱۲]، شاعـر و داستان‌نویسِ برجسته قرن نوزده انگلیس می‌گوید: «اشکال کارداستان‌نویس دراین‌است که تعادلی بین عوامل عادی و غیرعادی بوجود آوردبنحوی که از یك‌طرف باعث تحریك علاقه وکنجکاوی خواننده گردد وازطرف دیگر باندازهٔ کافی به‌حقیقتِ وقایع نزدیك باشد». به‌نظر هاردی « درحل این‌مشکل نویسنده نباید درطبع بشری پرسونـاژ دخل و تصرف کند وآنرا غیرطبیعی عرضه نمایـد چون باین‌ترتیب بـاعث تولید ناباوری درخواننده خواهد شد بلکه خرق عادت باید دروقایع باشد ونه درشخصیت‌ها . هنر نویسنده دراین است‌که واقعه خارق‌العاده‌رابنحـوی طرح‌ریزی‌کندکه بهیچ‌وجه غیرممکن جلوه ننماید» . درادامه همین بحث هاردی می‌افزاید که «سِیّر داستان یا نمایشنامه ازلحاظ تـرکیب و بنا درتنظیم و تلفیق واختـلاطِ چیـزهای

۱۲ـ Thomas Hardy (1840 - 1928)

فوق‌العاده ازیك‌طرف واصول ابـدی و مطلق و تغییرناپذیر ازطرف دیگر است . رمـان‌نویسی که دقیقاً بداند حوادثی که خلق می‌کند باید تاچه‌حد استثنائی و تاچه‌حد طبیعی ومعمولی باشد رمز موفقیت را بدست آورده است» .

همانطورکه قبلاً به‌عرض حضار محترم رسید ، رمـان انواع بسیار دارد و ذکـر اقسام مختلف آن و ارائه مثال و شاهد برای هرکدام امکان ندارد ولی امیداست باتوجه به‌آنچه تاکنون گفته شد قصداین‌جانب دائر بر روشن‌کردن تفاوت میان رمان و سایر انواع قصص پیش‌از پیدایش آن حاصل شده بـاشد واکنون بادرنظرگرفتن مراتب فوق می‌پردازیم به‌ذکر خلاصه‌ای ازتاریخچه و چگونگی پیدایش رمان درادب انگلیس بنحـوی‌که ما امروز آنرا می‌شناسیم .

ظهور ناگهانی و غیرمنتظره رمـان درانتهای قـرن هفدهم درواقع شاخص یـك تغییر چشم‌گیر و قابل‌ملاحظه در روحیه مـردم و طرزفکر عمومی بود . البته تحولات سیاسی ، مذهبی وفلسفی درگذشته نیز باعث به‌وجودآمدن فرم‌های‌جدیدی درادب وهنر شده بودند. نمونه برجسته‌ای که به‌نظر این‌جانب می‌رسد چگونگی پیدایش فن‌صورتگری یاپرتره‌سازی در هنر نقاشی‌است دراروپا . در بررسی تاریخ هنر غرب متوجه می‌شویم که پیش‌ازسنوات‌آخر قرن۱٤ هیچکدام ازنقاشان دست‌به‌تصویر صورت‌انسان باتوجه به‌خصوصیات اجزاء متشکله‌آن نزده بودند. تنها چیزی‌که تاحدی نزدیك به‌پرتره‌سازی می‌توان فرض کـرد همان تابلوهای مذهبی است که درآن شبیه حضرت مریم یا سایر قدوسین بنحـوی اغراق‌آمیز با هاله‌ای نورانی بگرد صورت آنان بچشم می‌خورد . ولی با آغاز قرن پانزده و نفوذ روح رنسانس درکلیه شؤون حیات وتجدید علاقه و توجه به‌انسان و امور

انسانی نقاشان متوجه صورت و بدن انسان گردیدند وبتدریج بدون‌توجه به‌مفاهیم مذهبی و فقط به‌عنوان یك پدیده طبیعی به‌آن نگریستند . البته اکثر نقاشان به‌کشیدن نقش صور باکره مقـدس و فرزند وی عیسی مسیح ادامه دادند ولی کم‌کم هاله نورانی از گرد صورت آنان محو می‌شود وجای خودرا به‌زمینه‌های مشخص می‌دهد وحتی دراواسط قرن پانزده مدلهایی که برای نقش صورت حضرت مریم انتخاب می‌شدند بطوروضوح دختران جوان وسالم و شادابی هستند که با گونه‌های برافروخته و چشمانی کـه بیننده را بهرکاری دعوت می‌کند بجز تقدس و درسالهای آخر همین قرن دیگر بهانه تصویر صور مقدسه حضرت مـریم و سایر قدوسین نیز ازبین می‌رود وبهترین و معروف‌ترین نقاشان عصر به‌کشیدن صور دختران زیبا یا مردان وزنان ثروتمند وصاحب‌قدرت زمان می‌پردازند وباین‌ترتیب فرم پرتره رسماً جزء مشتقات هنر نقاشی قرارمی‌گیرد.

متشابهاً چنین تغییری نیز درادبیات انگلیس مقارن سالهای ۱۵۸۰ و ۱۶۰۰ به‌وقوع‌پیوست وباعث شد که هنر تآتر که قبلاً به‌صورت شبیه و تعزیه‌خوانی درخدمت مذهب و کلیسا بود و بـرای تعلیم اصول و تعمیم شعائر مـذهبی بکار می‌رفت استقلالی بیابـد و درام‌نویسان‌اولیهٔ دورهٔ الیـزابت از قبیل کریستوفر مـارلو و توماس کیـد[۱۳] شروع بـه‌نوشتن نمایشنامه‌هایی‌کردند که منظوراولیهٔ‌آن خلقِ زیبایی‌ِهنری ونمایش‌لطافت و صناعات شعری بود . این نویسندگان وقدری بعدازآنان ویلیام شکسپیر نشان دادند که دید بشر وسعت یافته‌است و آماده تجربه وکسب نتیجه عینی می‌باشد. پیدایش رمان درحدود سال ۱۷۰۰ نیز درتحت تأثیر همین

۱۳- Christopher Marlowe & Thomas Kyd

تحولات وانقلابات فکری و فلسفی بود . قبل‌ازاینکه دانیل‌دوفـو ، هنری فیلدینگ، ساموئل ریچاردسون[۱۴] وغیره دست به‌نوشتنِ نوولهای‌خود بزنند هیچگونه مدل کلاسیکی برای کارآنان وجود نداشت. ولی مفهومِ این گفته این‌نیست که‌آنها تحت‌تأثیر نفوذ مطالعات کلاسیکِ خود نبودند وازمضامین قدما الهام نمی‌گرفتند بلکه‌مقصود این‌است‌که فرم ودیدوبرداشت‌مطلب در رمـان بخودی‌خود یك پدیده جدیدالاختراع و نوظهوربـود والاّ می‌دانیم بسیاری از رمـان‌نویسان اولیه انگلیس بـا نثر کلاسیك داستانی ازقبیل «ساتیریکون» اثر پترونیوس و بعضی از داستانهاکانتربری چاسر ، «دون کیشوت» اثر سروانتس و غیره آشنایی نزدیك داشته‌اند . مثلاً اثری که سروانتس در هنری فیلدینگ و داستان‌هـای معروف او «تام جونز» و «جوزف اندروز» گذاشته یك نمونه برجسته ازنفوذ آثار کلاسیك در رمان است. باوجوداین اولین داستانی‌که به‌زبان انگلیسی‌نوشته‌شده وما امروزه به‌آن می‌توانیم نام رمان بدهیم تقریباً بکلی خالی‌ازهرگونه نفوذ ونشانه‌آثار کلاسیك بود . این رمـان همان داستان معروف «رابینسون‌کروزو» اثـر دانیل دوفو[۱۵] است که درسال ۱۷۱۹ وقتی‌که دوفو درحدود شصت سال ازعمرش می‌گذشت منتشر شـد . داستان‌رابینسون‌کـروزو همانطور که حضار محترم اطلاع دارند شرح احوال دریانوردی‌است که پس‌از طوفانی سهمگین و غـرق کشتی به‌جزیره‌ای متروك می‌افتد و درطی سالیان دراز موفق می‌شودکه‌به‌تنهایی با عوامل‌طبیعت مبارزه‌کند وخودرا زنده‌نگهدارد تا عاقبت توسط کشتی دیگری نجات می‌یابد . البته داستان غرق‌کشتی و

۱۴ـ Daniel Defoe, Henry Fielding, Samuel Richardson

۱۵ـ Robinson Crusoe

پناه‌آوردن به‌سواحل نـاشناس ایدهٔ چندان تـازه‌ای نبود . قبل‌از دوفو کسان‌دیگر ازاین ایده استفاده‌کرده بودند. مثلاً داستان «آرکادیا» نوشتهٔ سر فیلیپ سیدنی[١٦] ونمایشنامهٔ «طوفـان»اثر شکسپیر هردو شرح حال کشتی‌شکستگانی‌است که به‌جزیره‌ای غیرمسکون می‌رسند ولـی تفاوت اساسی این‌است‌که دردو اثرمربوط به‌زمان الیزابت این جزایر پراز اجنـه و پریان ویـا پرسناژهای داستانهای پاستورال یعنی پسرکـان و دختران جوان و زیبای روستایی‌است ویك بهار دائمی بر جزیره حکمفرماست ـ درحالی‌که درداستان دوفو رابینسون‌کروزو به‌عنوان یك بشر عادی متعلق به‌طبقه عوام به‌دامان‌طبیعت می‌افتد وباید باتوسل به‌ابتکاروذکاوت انسانی خود وسایل بقاء و نجات خودرا فراهم آورد . دوفو در رمان خود درواقع تمثیلی خلق می‌کند ازتلاش بشر درطول عمر خود . دوفو شخصاً زندگیِ توفـان‌زده وپرتلاطمی داشت . خود ازفرزندان متعدد یك شمع‌ساز فقیر بـود و درطـول حیات خویش مکرراً دچـار ورشکستگی و گرفتاری در زندانهای سیاسی شد وحتی یك‌بـار به‌علت نوشتن طنزی به‌طرفداری از نارضایان مذهبی به‌دستور حکومت وقت بقاپوق بسته شد ومورد تمسخر وسنگ‌باران‌عموم قرارگرفت.رمان«رابینسون‌کروزو»موردتوجه خوانندگان قرارگرفت و طولی نکشید که شهرت آن به‌خارج ازانگلیس نیز نفوذ کرد و امروز این‌رمان به‌تمام السنهٔ زندهٔ دنیاترجمه شده‌است . باوصف‌اینکه این رمان دارای نقائص ادبیِ فراوانی‌است ولـی مسلماً باعث این شد کـه راه برای نویسندگـان بعدیِ رمان باز شود و استقبال عامه ازاین فرم جدید باعث گردید که درعصر حاضر رمان به‌صورت مهم‌ترین و متنوع‌ترین نوع

١٦ـ Sir Philip Sidney (1554 - 1586)

تصنیفات ادبی درآید .

دوفو رمانهای دیگری نیز نوشت که هرکدام به‌نوبه خود موردتوجه عموم قرارگرفت اگرچه «رابینسون‌کروزو» معروف‌ترین اثر وی‌است ولی رمان بعدی وی به‌نام«مول‌فلاندرز»[۱۷] حقاً رمان بهتری‌است وبا عمق‌بیشتر و دیـد اجتماعی وسیع‌تری نوشته شده‌است . بعداز «مول‌فلاندرز» دوفو بنوشتن رمان «رکسانا»[۱۸] اقدام کرد و درسال ۱۷۲۴ آنرا منتشر کرد وبا موفقیت نسبی روبرو شد . درخلال نوشتن این رمانها دوفو مطالب بسیار دیگری نیز برشته تحریر کشید و ازآن‌جمله می‌توان «یادداشت‌های سال طاعونی»[۱۹] را نام‌برد . این «یادداشتهـا» البته خیالی‌است چون‌مربوط به طاعون سالهای۱۶۶۶ و۶۷ لندن‌است و درآن‌سالها دوفوکودکی بیش نبود. رویهمرفته درطول عمر خـود دوفو درحدود چهارصد اثر کوتـاه و بلند به‌صورت داستان و مقاله و رساله نوشت و بدون تردید یکی از پایه‌گذاران نثر جدید انگلیسی می‌باشد .

باوصف اینکه دوفو پیشرو رمان‌نویسی درانگلیس بود ولـی امروزه منقدین معتقدند اولین اثر داستانی‌که بتوان آنرا با مقیاس امروزه سنجید وبآن نـام رمان داد ، بطور تصادفی و توسط کسی نوشته شد کـه قبلاً ارتباط زیادی با دنیای ادب نداشت واین رمانی‌است‌به‌نام «پاملا»[۲۰] اثـر ساموئل ریچاردسون .

ریچاردسون به‌سال ۱۶۸۹ متولد شد . سالهای اولیه زنـدگی او در

۱۷- Moll Flanders

۱۸- Roxana

۱۹- The Journal of the Plague Year

۲۰- Pamela

ولایت داربی‌شایر و درمدرسه‌ای گذشت که اولیاء وی امیدوار بودند وی را برای حرفه کشیشی درکلیسای پروتستان آمـاده کند . ولی فقرمالیِ خانواده بـاعث شد که اورا ازآن مدرسه برگیرند و برای آموختن حرفهٔ حروف‌چینی وچاپ به‌لندن بفرستند وساموئل ریچاردسون درحرفه خود موفق شد ومطابق رسم‌معمول درزمان پس‌ازپایان دورهٔ‌کارآموزی با دختر ارباب واستاد خود ازدواج کرد وبتدریج زمـام امور چاپخانهٔ پدرزن را بدست گرفت وصاحب آن شد وکارش بیشتر طبع ونشر آگهی‌های دولتی ومذاکرات پارلمان بـود . همانطورکه قبلاً ذکر شد وی اولین نوول و اثر ادبی خودرا بسن پنجاه سالگی بطوراتفاقی برشته تحریر درآورد . جریان واقعه ازاین قـرار بود کـه در اوان سال ۱۷۳۹ ریچاردسون ازطـرف دو کتاب‌فروشِ معروف‌لندن مأموریت‌یافت‌که یك‌جلدکتاب‌راهنمای نامه‌نگاری تصنیف و طبع کند وقرارشد که این کتابها نه‌تنها راهنمای نگارش نـامه باشد برای‌کم‌سوادان بلکه درآن سرمشقها واندرزهایی نیز گنجانیده شود که به‌جوانـان طرزفکر صحیح و شرافتمندانـه را درتمام مراحل زندگی بنمایـاند . ریچاردسون درتمام عمر فاقد طبع سلیم و لطافت ذوق بود و دریافت اومنحصرمی‌شد به‌درك سطحی ازموازین قراردادی. ولی درعوض پنجاه سال زندگی درسطحی ازاجتماع که وی را درجریان زندگی روزمره قرارداده وبا انواع مردم درتماس آورده بود باعث شده بود که تفاهم وی ازطبیعت بشر به‌حدغنا برسد و درضمن به‌عات داشتن شغل حروف‌چینی و مطبعه‌داری و سروکار زیاد با انواعِ نوشته‌ها،مهارت خاصی دراستعمال زبـان و بکار بردن‌بجای‌لطائف وظرائف ادبی وسهولت‌وروانی انشاء بدست آورده بود . ریچاردسون می‌دانست کـه یکی ازمسائل اجتماعی دخترانِ

جوان و فقیری هستند که مجبورند برای امرار معاش درخانهٔ ثروتمندان به‌خدمتکاری بپردازند واین دختران اغلب قربانی هوس‌ارباب یـا پسران وی می‌شوند وبعد همراه فرزندان نامشروعشان دراجتماع رها می‌گردند. هنگامی‌که وی قصد نوشتن راهنمای نامه‌نگاری‌را کرد یك واقعهٔ حقیقی‌را بخاطرآورد کـه درجوانی شنیده بود. داستان ازاین قرار بود کـه دختر زیبارویی درخانه پدر ومادر فقیرش بانهایت پاکدامنی ودرستکاری تربیت شد وبعد برای خدمت به‌خانهٔ بانوی ثروتمندی رفت. پس‌ازمدتی این بانو درگذشت وپسر جوانش صاحب مال ومنال وی شد. این نجیب‌زاده جوان انواع حیل را برای دست‌یابی به‌وصال مستخدمهٔ جوان بکار می‌برد ولـی دخترك تمام اقدامات وی‌را با زیرکی و فراست خنثی می‌کرد بنحـوی‌که عاقبت جوانك سخت بوی دل‌بست وچون ازعفاف و پاکدامنی وی مطمئن بود اورا بزنی گرفت. بـا بخاطرآوردن این واقعه (که‌بی‌شباهت به‌قصص ورمانسهای قرون وسطی نیست) ریچاردسون نوشتن راهنمای نامه‌نگاری را بعهده تعویق انداخت و تصمیم گرفت این داستان‌را برشته تحریرکشد ودرنتیجه داستان «پاملا» بوجود آمد. نکتهٔ قابل‌توجه دراین‌رمان این‌است که تمام داستان به‌صورت نامه‌است و قضایا درنامه‌هایی که پاملا و سایـر قهرمانان داستان بـا یکدیگر رد وبدل می‌کنند بازگو می‌شود. همانطورکه قبلاً به‌عرض رسید ریچاردسون اصولاً کم‌ذوق وازطبع‌شـوخ ومزاح‌طلب محروم بود واین نقیصه بطرزچشم‌گیری در رمان «پاملا» ظاهر می‌شود. خودریچاردسون به‌عنوان واعظ‌اخلاقی واقعاً فاقدعمق‌لازم‌است. درنتیجه رفتار پاملا نسبت به‌نجیب‌زاده جوان مبهم جلوه‌می‌کند وخواننده نمی‌داند امتناع وی نوعی عشوه و ناز برای تحریك بیشتر آن جوان‌است یا واقعاً زائیدهٔ وسـواسهـاوملاحظات اخلاقی. پاملا مکرر به‌نجابت وبکارت خود

به‌عنوان تنها سرمایه زندگی خود و خانوادهٔ فقیرش اشـــاره می‌کند. انگار که بکارت وی مانند کالایی باید باقیمت عادلانه خریداری شود بنحوی که زنـــدگی آتیه وی‌را تامین کند و جوان نجیب‌زاده با تلاشهای خود بـــرای تصرف پـــاملا درواقع درصدد زدن صدمهٔ اقتصادی به‌وی می‌باشد ونـــه پامال‌کردن شرافت وی و جریحه‌دارکردن وجـــدان عمومی. ولی قدرتِ داستان‌سرایی‌وخلق صحنه‌هایی که باحقیقت نزدیکی تام دارند و توصیف خصائص پرسناژها دررمان «پاملا» قابل‌ملاحظه‌است وهم‌امروز این‌رمـــان باعلاقه تمام خوانده می‌شود. عکس‌العمل عمومی نسبت به «پاملا» واقعاً افسانه‌ای بود. کمتر رمانی درتاریخ ادب انگلیس تااین حد مورد استقبال عامه قرار گرفته‌است.

موفقیت «پاملا» طبعاً توجه روشنفکران و متفکرین را به‌فلسفه‌ای‌که داستان برآن مبتنی بود جلب کرد و چون ازاین لحاظ ضعف فراوانی در آن مشهود بود، ریچاردسون به‌علت لحن حق‌بجانب وقضاوتهای یك‌طرفه خود در «پاملا» سخت مورد استهزاء وشماتت قرارگرفت. یکی ازمهمترین و برجسته‌ترینِ این اعتراضات توسط هنری فیلدینگ بود که در طنزی بر رمان «پاملا» به‌نام «جوزف اندروز»[۲۱] ظاهر گشت وبعداً بنوبه خود ازآن سخن خواهد رفت. ریچاردسون نسبت به‌کلیه این اعتراضات بی‌تفاوت ماند و باتشویقی که توده عوام ازکار وی کـــرد به‌نوشتن یك داستان عظیم به‌نـــام «کلاریساهارلو»[۲۲] پرداخت و عاقبت در ۷ جلد قطور در فـــاصله سالهای ۱۷٤۷ و ۱۷٤۸ آنرا منتشرساخت. داستان «کلاریسا» نیزدربارهٔ

۲۱- Joseph Andrews

۲۲- Clarissa Harlowe

مقاومتهای یك زن درمقابل حیله‌گریها ونابکاریهای مردی‌است. بااین تفاوت که این‌بـار کلاریسا و پرسناژ مقابلش رابرت لاولس[۲۳] هردو متعلق به‌یك طبقـه هستند و لاولس کلاریسا را ازخانه پدرش‌می‌رباید و سعی می‌کند ابتداء با تطمیع و ملاطفت و سپس با تهدید و ارعاب وی‌را وادار به‌تمکین نماید ولی موفق نمی‌شود و کلاریسا از فرط ناراحتی و ناامیدی درطی یك صحنه بسیار ملودراماتیك می‌میرد . داستان چنانکه بنظر می‌رسد بسیار ساده‌است واین داستان ساده‌را به‌طول‌هفت‌جلد درآوردن مستلزم بیان و نقش ریزه‌کاریها و جزئیات بسیاراست کـه ریچاردسون بنحوجـذابی از عهدهٔ آن برآمده‌است . «کلاریسا» نیز مانند «پاملا» توسط نامه‌هایی کـه شخصیت‌های داستان به‌یکدیگر و دوستانشان می‌نویسند بازگو می‌شود .

شهرت ریچاردسون که با «پاملا» پایه گرفته بود با «کلاریساهارلو» به‌اوج خود رسید وطبیعةً هرچه اومی‌نوشت مردم می‌خواندند وباین‌جهت تعجب‌آور نیست که رمان سوم او به‌نام «سرچارلز گراندیسون»[۲۴] نیز با موفقیت روبـرو شد . داستان این رمـان برعکس دو رمـان قبل مربوط به‌جوانمردی و پاکدامنی مرد جوانی‌است. دراین رمان ریچاردسون یك‌بار دیگر به‌قضاوت دربارهٔ طبایع اشخاص می‌پردازد . دید محدود و فکر کوتاه وی باعث می‌شود که سرچارلز گراندیسون ، قهرمـان داستان ، به‌عنوان نمونه و مظهر خوبی عرضه می‌شود وبه‌صورت تصویری دوبـعدی وتقریباً عروسك‌وار جلوه کند . درواقع دراین رمان سرچارلز به‌صورت سرویلوبی رمان «اگوایست» که قبلاً ذکر آن‌رفت جلوه می‌کند بدون‌اینکه طنزعمیق

۲۳ـ Robert Love'ace

۲۴ـ Sir Charles Grandison

و واقع‌بینانه مرده‌دیت آنرا همراهی نماید .

باوجود تمام نقایصی که درکار ریچاردسون بنظر می‌رسد تکنیك وی در صحنه‌سازی و خلق شخصیت‌های مختلف داستان‌تاثر عظیمی بر رمان انگلیس گذاشت بنحوی که منتقد و نویسندهٔ برجستهٔ قرن ۱۸ انگلیس دکتر ساموئل جانسون[۲۵] گفت که «ریچاردسون دانش مارا ازطبیعت‌بشر به‌حد استغناء رسانده‌است» .

باوجوداین سبك وسنّت اصلی‌رمان‌انگلیسی‌راکه تا آخرقرن نوزدهم نوشته می‌شد آن نویسنده دیگر قرن ۱۸ یعنی هنری‌فیلدینگ پایه‌گذاری کرد . برعکس ریچاردسون فیلدینگ ازطبقه اشراف بود وهنگامی‌که رمان «پاملا» هم‌چنان طوفانی لندن‌را دربر گرفته بود فیلدینگ ۳۳ سال داشت و باهمین سن نسبةً کم شهرتی به‌عنوان یکی ازبهترین‌وعادلترین قضات دادگاه عالی لندن بهم زده بود . وی مردی بود بسیار لطیف‌طبع ، خوش مشرب و سخاوتمند و به‌علت کیفیت حرفه‌اش تا زمان انتشار «پاملا» تجربه عمیقی ازاحوال مردم بدست آورده بود . بمحض‌اینکه فیلدینگ «پاملا» را خواند ذوق سلیم وی از ابتذال و کوته‌بینی مواعظ اخلاقی ریچاردسون آزرده گشت وبزودی داستان «جوزف اندروز» را به‌صورت طنز خردکننده‌ای از «پاملا» منتشر کرد . دراین رمان قهرمان داستان جوزف برادر خوب‌صورت و خوش‌اندام پاملاست و هنگامی‌که خواهرش به‌خدمتکاری بانوی اشرافی می‌رود جوزف نیز به‌استخدام خواهر همان بانو درمی‌آید و همانطورکه خواهرش مورد نظر پسر خانواده قرارمی‌گیرد او نیز بنوبه خود دل ازبانوی خود می‌برد ودرطی سفری‌که خانم بهمراهی

۲۵ـ Samuel Johnson (1709 - 1784)

نوکر جوانش انجام می‌دهد وقایع بسیار مضحك و پیچیده‌ای برای جوزف پیش می‌آید. درحالی‌که جوزف تقریباً بهرنوع عمل‌که واضحاً خلاف اخلاق است دست‌می‌زند ولی مدام عملیات خودرا بالحنی شبیه لحن‌ریچاردسون در «پاملا» با کلیه موازین اخلاقی تطبیق می‌دهد و توجیه می‌کند. رمان «جوزف اندروز» اگرچه موفقیت عمومی «پاملا» را کسب نکرد ولی در محافل روشنفکران وبرمشاهیرادب بگرمی پذیرفته شد به‌نحوی‌که منقدین معاصر جملگی برآن شدند که بزرگترین خدمت ریچاردسون به‌عالم ادب خلق «پاملا» نیست بلکه تحریك فیلدینگ به‌نوشتن «جوزف اندروز» می‌باشد.

بانوشتن این‌رمان فیلدینگ درواقع فرم‌رمان‌را کشف‌کرد وبلافاصله به‌نوشتن داستان معروف «تام‌جونز»[۲۶] پرداخت. تام‌جونز قهرمان این داستان یك طفل سرراهی‌است که درخانواده نجیب‌زاده‌ای مهربان ولی ضعیف‌الاراده بزرگ می‌شود ودل به‌دختر نجیب‌زاده دیگری که املاکش در همسایگی آنان قراردارد می‌بندد وبعدبه‌علل ازنزد پدرخوانده وسرپرست خود طرد می‌شود. درطی داستان نسبةً طویل و پیچیده‌ای که پراست از ماجراهای مضحك و درهم‌ریخته تام‌جونز مقام خودرا درنزد ولی‌نعمتش بازمی‌یابد ومعلوم می‌شودکه وی درواقع خواهرزاده خود آن مرد اشرافی است وداستان‌بخوشی با ازدواج تام‌جونز و دختر دلخواهش پایان می‌پذیرد. هنر اساسی فیلدینگ در «تام‌جونز» خلق کاراکترهایی‌است‌که بی‌اندازه واقعی جلوه می‌کنند. درطی داستان، تام‌جونز درمسیر خود از طبقات مختلف اجتماع می‌گذرد و پختگی و انسانیت خاصی پیدا می‌کند و

۲۶- Tom Jones

درطی رمـــان ، بسیاری از مفاسد اجتماعی و معـــایب حکومتی نشان داده می‌شود بنحوی که امروز رمان «تام‌جونز» یکی ازباارزش‌ترین وزنده‌ترین اسناد تاریخ سیاسی وعلم‌الاجتماع انگلیس بشمار می‌رود .

فیلدینگ با دو اثر خود «جوزف اندروز» و «تام‌جونز» فرم جدیدی به‌رمـــان داد واین فرم اصطلاحاً «پیکارسك»[۲۷] نـــامیده می‌شود ودراصل تقلیدی‌است از سنت داستان‌ســـرایی در اسپانیا بخصوص شیوه‌ای کـــه سروانتس درافسانه معروف خود به‌نام «دون‌کیشوت» بکار برده بود . در رمانهای پیکارسك قرون ۱۷ و۱۸ داستان مشتمل برشرح وقایع وحوادثی است که قهرمانِ داستان دوطی سفری که درپیش می‌گیرد بوجود می‌آورد یا درجریان‌آن قرارمی‌گیرد. قهرمانان داستانهای‌پیکارسك معمولاً افرادی هستند که ازشجاعت و گستاخیِ خاصی برخوردارند ولی اگرچه چندان سیاهدل و بدکار نیستند ولی جداً پای‌بند اصول اخلاقی نمی‌باشند. مثلاً اگر با زن خوبرو و جوانی روبرو شوند تاآنجا که می‌توانند می‌کوشند تـــا کام‌دل از وی بگیرند وپس‌از حصول به‌مقصود که دربسیاری ازموارد بـــا سررسیدن غیرمنتظره شوهر یا برادریا پدرآن بانوتوام می‌شود می‌گریزند وهیچ‌گونه احساس عمیقی ازآن زن بدل نمی‌گیرند ویـــا اگر دچار بی‌پولی شونـــد هیچ‌گونه وسواسی درقطع طریق و سرقت بخصوص از لُردان و ملاکانِ ثروتمند ندارند .

باوصف اینکه فیلدینگ درحقیقت معرف این‌نوع داستان و قهرمان به‌رمان انگلیس بود ولی کسی‌که این فرم را توسعه داد یك طبیب ضعیف‌المزاج و کم‌حوصله اسکاتلندی بود به‌نام توبایس اسمالت[۲۸] کـــه در سال

۲۷ـ Picaresque

۲۸ـ Tobias Smollett

۱۷۲۱ متولد شد وبیش‌از پنجاه سال نزیست. رمانهای وی پراز جنجال و هیاهوست و تخصص وی دربوجودآوردن کاریکاتورهایی ازطبقات و فرق مختلف جامعه انگلیس بود. وی باوجود مزاج علیل تعداد قابل‌ملاحظه‌ای رمان نوشت که برجسته‌ترین ومعروف‌ترین آنها «پرگرین‌پیکل»، «همفری کلینکر» و «رادریك راندام»[۲۹] می‌باشد. اسمالت اثرخاصی درتکوین رمان نداشت بجزاینکه فرم پیکارسك را به‌حدکمال رساند.

آخرین نویسنده برجسته رمان درقرن ۱۸ که مورد بررسی ما قرار می‌گیرد یك‌کشیش کلیسای‌انگلیکن است به‌نام لاورنس استرن[۳۰] که به‌سال ۱۷۱۳ درلندن متولد شد. درطول مدت عمر وی رمان به‌عنوان یك فرم جدیدالظهور سخت موردتوجه عموم قرار گرفته بود وبجز نویسندگانی که در فوق ذکر شد بدون اغراق صدها نفر نویسندهٔ دیگر دست بکار نوشتن رمان شده بودند. بنا به‌پاره‌ای روایات تقریباً هرکسی که سواد خواندن و نوشتن داشت و چندروزی فرصت، سعی می‌کرد رمانی برشته تحریر کشد. علت‌این اقبال عمومی به‌رمان‌نویسی سهولت ظاهری آن بود. برعکس شعر درنوشتن رمان احتیاجی به‌دانستن صناعات ادبی نبود ولی چیزی‌که نویسندگان بآن توجه نمی‌کردند این‌بود که درنوشتن رمان خلاقیت و قوه تخیل قویتر و جامعتری مورد نیازاست واین همان چیزی‌است که نوشتن رمان را تقریباً سهل وممتنع کرده‌است. لاورنس‌استرن نیزکه به‌سرپرستی کلیسای کوچك وخلوت و بی‌رونقی درحومه لندن اشتغال داشت برای وقت‌کُشی به‌فکر نوشتن رمانی افتاد. وی مردی بی‌اندازه شوخ‌طبع و

۲۹- Peregrine Pickle, Roderick Random, Humphrey Clinker

۳۰- Laurence Sterne

سهل‌انگار بود واین خصائص به‌نحو بارزی در رمان وی به‌نـام «تریسترام شاندی» بچشم می‌خورد. درنوشتن این رمان وی حتی زحمت‌سرهم‌کردن داستانی بخود ندارد ولـی به‌علت استعداد خارق‌العاده درخلق کاراکتر و شناخت طبیعت بشر داشت رمـان وی به‌صورت مجموعه‌ای درآمـد از معمولی‌ترین افراد که معمولی‌ترین زندگـانی را می‌گذرانند و معمولی‌ترین افکار از مغز آنان می‌گذرد . «موومان» یا حرکت رمان «تریسترام‌شاندی» درحقیقت وقایع نیستند بلکه تردد و تسلسل افکاری هستند که‌به‌مخیّله کاراکترها خطور می‌کنند بسیاری ازاوقات خواننده نمی‌داند آنچه را کـه می‌خواند دارای‌حقیقت وجودی‌خارجی‌است ویا تصورات یکی‌ازپرسناژها می‌باشد . خود استرن می‌گوید کـه نویسندگی اگـر بدرستی انجام شود درحقیقت چیزی بجز محاوره نمی‌باشد . «تریسترام‌شاندی» درواقع یك «مونولوگ» یـا تك‌گویی‌است که توسط تریسترام ادا می‌شود و درضمن صحبت ، یك‌مطلب مختلفی را بخاطر می‌آورد و گوینده آنها را نیز درضمن صحبت خود بازگو می‌کند واین روش اگر صمیمانه وطبیعی باشد یك‌نوع زندگی و برجستگی خاص به‌پرسناژها می‌دهد .

قبل‌از استرن کسی دست باین نوع نویسندگی نزده بود و چون خود استرن مردی بود پرمطالعه و علاقه‌مند برشته‌های مختلف دانش ، نوشتنِ «تریسترام شاندی» را بروال سرگرمی ووقت‌کُشی شروع کرد وهیچگاه قصد انتشارآنرا نداشت . وی درهنگام نوشتن این‌رمان سخت تحت‌تاثیر جان‌لاك[۳۱] فیلسوف و روان‌شناس قـرن ۱۷ انگلیس بود کـه با پیشنهاد تئوری تداعی‌معانی دررساله معروف‌خود درمورد مکانیسم‌تفاهم ویادگیری

۳۱ـ John Locke (1632 - 1704)

توجه به‌تاثـرات حسی و نقش حواس خمسه درتکوین فـکر بشر معطوف داشته بود . لاورنس‌استرن رمـان خودرا در سه جلد در فاصله سالهای ۱۷۶۷ یعنی یك‌سال پیش‌از مرگ خود منتشر کرد. اصل رمان قطر زیادی ندارد و خواندن آن اگرچه ازنظر داستانی چندان جالب‌توجه نیست ولی خواننده بطرزعجیبی خود را نزدیك به‌پرسناژ حس می‌کند و دراحوال و تجربیات او شریك می‌شود. درحین نوشتن وانتشار «تریسترام‌شانـدی» استرن رمان کوتاه دیگری به‌نـام «سفر احساساتی»[۳۲] منتشر کرد که آن نیز بـا تکیه براصل تداعی معانی و ضبط و گزارش امپرسیونهای حسی نوشته شد .

اثری‌که استرن بررمان معاصرخودگذاشت تقریباً هیچ‌بود بجزاینکه دو رمان وی بیشتر ازنظر کنجکاوی واعجاب خوانده‌می‌شد ولی درعصر حاضر می‌بینیم که نویسندگان برجسته‌ای مـانندجمس جویس ، ساموئل بکت ، ویرجینیا وولف و غیره روش استرن را دنبال کرده وبآن پختگی و عمق وعمومیت داده‌اند.

با انتشار آثار استرن می‌توان گفت که رمان انگلیسی ازنظر اساس و تنوع باستفنای لازم رسید و رمـان به‌عنوان یك فرم ادبی پذیرش کلی و عمومی یافت . آنچه‌که بعداز استرن نوشته شده درحقیقت بنایی‌است‌که برپایه‌تجربیات نویسندگان‌اولیه رمان یعنی دوفو، ریچاردسون، فیلدینگ، اسمالت و استرن نهاده شده‌است .

۳۲ـ Sentimental Journey